

خبر تو از پارسه پرسش باید و نه پرسیده برساند اما چون تو گفته ای مرا  
 نه پرسیم که شنید آن را پرسش نباشد رقیبان ما که تشنه خون آن مباح<sup>۱۱</sup>  
 تحیات خون آلود از زبان تیغ ادا میکنند الا و عینه من لسان<sup>۱۲</sup> آشوب<sup>۱۳</sup>  
 لعل عاشق جمل انسان عینه تر با فی محافلنا عتیق<sup>۱۴</sup> قبیله سن خطنا کل<sup>۱۵</sup>  
 بغبارنا رواه جرعتنا للمیت سکر روضه من عرق کمیت<sup>۱۶</sup> زبانی جوادنا  
 علی تریقه احیاء<sup>۱۷</sup> انسیم بر و یحنا عفی عنه<sup>۱۸</sup> با نظر بالسود دنیا العاکس  
 امانه<sup>۱۹</sup> البحر و البحر و رجهه الاطفال<sup>۲۰</sup> حول دارنا حرمه<sup>۲۱</sup> کریان من تقبیل کاینا  
 للمیت<sup>۲۲</sup> بوشه القهار عفی<sup>۲۳</sup> با نظر الینا جمل حیاه<sup>۲۴</sup> جعدنا علیه سلسله العنقاء  
 حشره القهار مع لوط خطانهم در سباب مجلس و رقعات<sup>۲۵</sup> تکلمه چهار حرف  
 ع زیور و بیاجه هم از نسبت مجلس<sup>۲۶</sup> و دیما چه این خط نگار من نگار خان  
 ایت که در وی مجلس عیش<sup>۲۷</sup> شش حریفان انس<sup>۲۸</sup> رسته است و سالی  
 که موجب عشرت مدام و راحت تمام بود و مهیا داشته سیو<sup>۲۹</sup> است که  
 روح الله آزار به نیابت<sup>۳۰</sup> رطب با جنبیا شکره جانی خواند و شکر ابا یسکه نهال  
 جان را با بجایات خضر گرداند و ترنمهای که از شعله محرق آسمان گریز<sup>۳۱</sup> بر  
 بر آتش پای کو باند و ملا عجبی که فلک بازنده را بازی داد و ن<sup>۳۲</sup> بتواند

در مجلس عیش شش حریفان انس رسته است و سالی که موجب عشرت مدام و راحت تمام بود و مهیا داشته سیو است که روح الله آزار به نیابت رطب با جنبیا شکره جانی خواند و شکر ابا یسکه نهال جان را با بجایات خضر گرداند و ترنمهای که از شعله محرق آسمان گریز بر آتش پای کو باند و ملا عجبی که فلک بازنده را بازی داد و ن بتواند

در مجلس عیش شش حریفان انس رسته است و سالی که موجب عشرت مدام و راحت تمام بود و مهیا داشته سیو است که روح الله آزار به نیابت رطب با جنبیا شکره جانی خواند و شکر ابا یسکه نهال جان را با بجایات خضر گرداند و ترنمهای که از شعله محرق آسمان گریز بر آتش پای کو باند و ملا عجبی که فلک بازنده را بازی داد و ن بتواند

در مجلس عیش شش حریفان انس رسته است و سالی که موجب عشرت مدام و راحت تمام بود و مهیا داشته سیو است که روح الله آزار به نیابت رطب با جنبیا شکره جانی خواند و شکر ابا یسکه نهال جان را با بجایات خضر گرداند و ترنمهای که از شعله محرق آسمان گریز بر آتش پای کو باند و ملا عجبی که فلک بازنده را بازی داد و ن بتواند









*(Handwritten notes at the bottom of the page)*









در جوازش میباشد انداخت پیش از آن که مارا و نیشکارا بشپسیدن  
 در آرد مجلس ششنگی از شیرینی بستاند و او را محکم بشپاید و وجه عصری  
 بیرون آرد و در قصبه جوئی سیراب روان کند تا آن خس خیس در آن  
 غرق شود و عبرت خسان دیگر باشد که اگر او این حال بشنود و بپرسد  
 شیرینی بدیهه کلب بسته شود تا ذکر آن شیرینی تابانی گوش کس  
 نرسانیده است و همان رشوت خواران را بشیرینی تلخ نکرده آن  
 حرمانه فروش حرام خوار را بحکم حساب حسبه قند تلخی سیاه چنان  
 و ملاوت آن نیشکار از بن دندان او بیرون برد تا بکام نرسد صرع  
 ان شارب تلی قال نجری من شکر به ملاوت عیش بزیه باد آمین صرع  
 رقه تببول و نسبت هم چنان به نجه مدت ملکی محاسبه تسلیات  
 اجد و برگ درختان بر ورق رقی نگاشته اند و منو که تببولی چند  
 از سوی گجرات که برگ تببول بار بار می آورند آمده اند و این بار برگ  
 آورده از ششنگی چون نقره خام هر برگی که تیزی آن تیغ زبان را  
 بیکه گرداند رباست غرضش تبر برگ لبک صد خون به دندانش  
 زنی برون زند جوشش به هم گفته سخن ز گوش تیزی به هم داده خبر

در جوازش میباشد انداخت پیش از آن که مارا و نیشکارا بشپسیدن  
 در آرد مجلس ششنگی از شیرینی بستاند و او را محکم بشپاید و وجه عصری  
 بیرون آرد و در قصبه جوئی سیراب روان کند تا آن خس خیس در آن  
 غرق شود و عبرت خسان دیگر باشد که اگر او این حال بشنود و بپرسد  
 شیرینی بدیهه کلب بسته شود تا ذکر آن شیرینی تابانی گوش کس  
 نرسانیده است و همان رشوت خواران را بشیرینی تلخ نکرده آن  
 حرمانه فروش حرام خوار را بحکم حساب حسبه قند تلخی سیاه چنان  
 و ملاوت آن نیشکار از بن دندان او بیرون برد تا بکام نرسد صرع  
 ان شارب تلی قال نجری من شکر به ملاوت عیش بزیه باد آمین صرع  
 رقه تببول و نسبت هم چنان به نجه مدت ملکی محاسبه تسلیات  
 اجد و برگ درختان بر ورق رقی نگاشته اند و منو که تببولی چند  
 از سوی گجرات که برگ تببول بار بار می آورند آمده اند و این بار برگ  
 آورده از ششنگی چون نقره خام هر برگی که تیزی آن تیغ زبان را  
 بیکه گرداند رباست غرضش تبر برگ لبک صد خون به دندانش  
 زنی برون زند جوشش به هم گفته سخن ز گوش تیزی به هم داده خبر



پیش از آن ساخت برگ و بار ایشان بسلامت بیرون آمد قصه  
 آنهمه تنبولیان آمده بودند و بار برگ جانی که بار قم جانی بار میخواند  
 شد انجانه خاص برسانید ملتزم آن که قصه ایشان هر چه زودتر بگوش  
 رسانند و بنده را از زندگان خاص برگ آید اگر این کار تنبول دهند  
 تا برگ انتقام ساخته بداند سوز شتاب و برگ آن جنگها را نیز و زبند  
 بیت چون تنبولی که برگ را گردانند و هر برگ را هم میکند زیر و زبند  
 و بیشتر از آن هندیان برگ اما ندرگ تنبول که از میان برگ  
 بیرون کنند از آن جنگها بیرون کشد و بارگاه خدا یگانی رساند  
 که دندانه های پیلان از خون ایشان رنگ گیرد و آن کو بهار از آتش  
 شمشیر عین کند مصرع کا صد او بنابر صار نوره و تا آن کو بهار  
 خورشنگ مزاج در انبیا ن سوخته شوند و در راه با امی و سکوختی پدید آید  
 مصرع که از مصر خنبد برگ بیدی به این شاد من زین الاورق  
 بقلم همیشه ذات مبارک به تنبول شادمانی سر جزو باد آیین رفته تنبول  
 ع بر آیین روح و همان نسبت است و تجمید هوشتی الاوراق و اشجار  
 سجدت میوه خوار خراسان شعبان باد روی اذاته البار و حلاد

۱۲ برگ جانی در حق چیده  
 ۱۳ برگ جانی در حق چیده  
 ۱۴ برگ جانی در حق چیده  
 ۱۵ برگ جانی در حق چیده  
 ۱۶ برگ جانی در حق چیده  
 ۱۷ برگ جانی در حق چیده  
 ۱۸ برگ جانی در حق چیده  
 ۱۹ برگ جانی در حق چیده  
 ۲۰ برگ جانی در حق چیده  
 ۲۱ برگ جانی در حق چیده  
 ۲۲ برگ جانی در حق چیده  
 ۲۳ برگ جانی در حق چیده  
 ۲۴ برگ جانی در حق چیده  
 ۲۵ برگ جانی در حق چیده  
 ۲۶ برگ جانی در حق چیده  
 ۲۷ برگ جانی در حق چیده  
 ۲۸ برگ جانی در حق چیده  
 ۲۹ برگ جانی در حق چیده  
 ۳۰ برگ جانی در حق چیده  
 ۳۱ برگ جانی در حق چیده  
 ۳۲ برگ جانی در حق چیده  
 ۳۳ برگ جانی در حق چیده  
 ۳۴ برگ جانی در حق چیده  
 ۳۵ برگ جانی در حق چیده  
 ۳۶ برگ جانی در حق چیده  
 ۳۷ برگ جانی در حق چیده  
 ۳۸ برگ جانی در حق چیده  
 ۳۹ برگ جانی در حق چیده  
 ۴۰ برگ جانی در حق چیده  
 ۴۱ برگ جانی در حق چیده  
 ۴۲ برگ جانی در حق چیده  
 ۴۳ برگ جانی در حق چیده  
 ۴۴ برگ جانی در حق چیده  
 ۴۵ برگ جانی در حق چیده  
 ۴۶ برگ جانی در حق چیده  
 ۴۷ برگ جانی در حق چیده  
 ۴۸ برگ جانی در حق چیده  
 ۴۹ برگ جانی در حق چیده  
 ۵۰ برگ جانی در حق چیده  
 ۵۱ برگ جانی در حق چیده  
 ۵۲ برگ جانی در حق چیده  
 ۵۳ برگ جانی در حق چیده  
 ۵۴ برگ جانی در حق چیده  
 ۵۵ برگ جانی در حق چیده  
 ۵۶ برگ جانی در حق چیده  
 ۵۷ برگ جانی در حق چیده  
 ۵۸ برگ جانی در حق چیده  
 ۵۹ برگ جانی در حق چیده  
 ۶۰ برگ جانی در حق چیده  
 ۶۱ برگ جانی در حق چیده  
 ۶۲ برگ جانی در حق چیده  
 ۶۳ برگ جانی در حق چیده  
 ۶۴ برگ جانی در حق چیده  
 ۶۵ برگ جانی در حق چیده  
 ۶۶ برگ جانی در حق چیده  
 ۶۷ برگ جانی در حق چیده  
 ۶۸ برگ جانی در حق چیده  
 ۶۹ برگ جانی در حق چیده  
 ۷۰ برگ جانی در حق چیده  
 ۷۱ برگ جانی در حق چیده  
 ۷۲ برگ جانی در حق چیده  
 ۷۳ برگ جانی در حق چیده  
 ۷۴ برگ جانی در حق چیده  
 ۷۵ برگ جانی در حق چیده  
 ۷۶ برگ جانی در حق چیده  
 ۷۷ برگ جانی در حق چیده  
 ۷۸ برگ جانی در حق چیده  
 ۷۹ برگ جانی در حق چیده  
 ۸۰ برگ جانی در حق چیده  
 ۸۱ برگ جانی در حق چیده  
 ۸۲ برگ جانی در حق چیده  
 ۸۳ برگ جانی در حق چیده  
 ۸۴ برگ جانی در حق چیده  
 ۸۵ برگ جانی در حق چیده  
 ۸۶ برگ جانی در حق چیده  
 ۸۷ برگ جانی در حق چیده  
 ۸۸ برگ جانی در حق چیده  
 ۸۹ برگ جانی در حق چیده  
 ۹۰ برگ جانی در حق چیده  
 ۹۱ برگ جانی در حق چیده  
 ۹۲ برگ جانی در حق چیده  
 ۹۳ برگ جانی در حق چیده  
 ۹۴ برگ جانی در حق چیده  
 ۹۵ برگ جانی در حق چیده  
 ۹۶ برگ جانی در حق چیده  
 ۹۷ برگ جانی در حق چیده  
 ۹۸ برگ جانی در حق چیده  
 ۹۹ برگ جانی در حق چیده  
 ۱۰۰ برگ جانی در حق چیده

[illegible]

مریٹا علی محمد اور دیگر  
مطین





بیت پر برگ از دو دهان با چون غنچه های سوری بدست هم رنگ لعل  
 در روی هم بوی تابدوری بدست هم در روغن ستوریش بچو شاند  
 تا از روی خاصیت مصرع روغن بد بوی را خوشبو کند بدست هم آنکه  
 بلغم را بر دست تیز لیش علی لقطع بر بلغم را بد ماند ه تیز  
 که بر و شلغم را بدست هم آنکه سر دل را صاف کند بدست هم آنکه نمه چربی را  
 مایه سرخی شود و از چربی این برگ سرخی زایل شود مصرع کو محو کند  
 به هم سرخی را را بدست هم آنکه بر جراحت تیر و تیغ بندد بر شفا  
 شمع آن میوه که هر هم جراحت باشد به میوه نتوان گفت  
 که راحت باشد بدست هم آنکه چون بسیاری و رنگ چو در آ  
 مصرع معجون القلوب است بدست هم آنکه مانع استفراغ  
 و جوشیدن دل است و که ام چیز از آن نیکوتر مصرع که جوشاک  
 دل از وی دفع گردد بدست هم آنکه سیر خوردگان را مصرع  
 فزاید از و اشتها طعم بدست هم چهاردهم آنکه مایه سیری است  
 بیت اگر گرسنه خور و کم شود گرسنگیش کم شود اگر سنگ  
 از بخورد گرسنه اش بدست هم آنکه قدری مستی نیز آرد مصرع

بیت پر برگ از دو دهان با چون غنچه های سوری بدست هم رنگ لعل  
 در روی هم بوی تابدوری بدست هم در روغن ستوریش بچو شاند  
 تا از روی خاصیت مصرع روغن بد بوی را خوشبو کند بدست هم آنکه  
 بلغم را بر دست تیز لیش علی لقطع بر بلغم را بد ماند ه تیز  
 که بر و شلغم را بدست هم آنکه سر دل را صاف کند بدست هم آنکه نمه چربی را  
 مایه سرخی شود و از چربی این برگ سرخی زایل شود مصرع کو محو کند  
 به هم سرخی را را بدست هم آنکه بر جراحت تیر و تیغ بندد بر شفا  
 شمع آن میوه که هر هم جراحت باشد به میوه نتوان گفت  
 که راحت باشد بدست هم آنکه چون بسیاری و رنگ چو در آ  
 مصرع معجون القلوب است بدست هم آنکه مانع استفراغ  
 و جوشیدن دل است و که ام چیز از آن نیکوتر مصرع که جوشاک  
 دل از وی دفع گردد بدست هم آنکه سیر خوردگان را مصرع  
 فزاید از و اشتها طعم بدست هم چهاردهم آنکه مایه سیری است  
 بیت اگر گرسنه خور و کم شود گرسنگیش کم شود اگر سنگ  
 از بخورد گرسنه اش بدست هم آنکه قدری مستی نیز آرد مصرع

کرم

کرم  
 کرم  
 کرم

گویی که بجام دوستان باوه هم است و نشانزد هم آنکه از طعم و شمع  
نشان کامل دارد مصرع تلخ تیز و شور و شیرین است و زلفت بهر  
سفت بهم آنکه چون شش میوه را شش مزه باشد این برگ مصرع  
مزه گویند که شش میوه است و هیچ بهم آنکه از سبع الوان پنج نام  
دارد مصرع شخ و سبز و سپید و عودی و زرد و نور و هم آن که  
بی یاران نتواند بود مصرع یاران وی اند فو قل و چنه و رنگ و بیستم  
این برگ است که میوه را بطفیل او خورند زیرا که بسیار میوه  
میوه است و طفیل وی است اند خور و بیست و یکم آنکه همه جا  
میوه خورند نه برگ مصرع وین برگ خورند همچو میوه و بیست و دوم  
آنکه همه خورشها چون از کافور و زعفران معلوم است که چه شود و  
این خورش هرگز آن نشود زیرا که تا آنجا باشد رسیدن نکند از  
و از دوان بغیرت <sup>خوش حاصل معبر از خوردن است ۱۲</sup> تمامش بیرون آرند مصرع و از آنکه غریز تر خور  
بیست و سوم آنکه هر چه نیم خائیده و گیگی بخورند البته دل قبول کند  
و در بند مرا جبت بود مصرع وین را بخورند دل همش بند پذیرد بیست  
و چهارم آنکه جو احمدان در سیر تا میخ زرزند یعنی هر برگ نباتات

۵  
کتابخانه عمومی  
فلسفه و ادب

مردود غنیمت

وزارت اقتصاد و دارایی  
معاونت امور مالیاتی

مفتی محمود دہلوی

خط استواری به

متران اعظمی

مفتی دارالعلوم دیوبند

فقط

افغان اړوندو بنسټیزو  
سکونونو

بسم الله الرحمن الرحيم

...

1999

10

انسان کا ہر عمل اس کی زندگی میں ایک نیا رنگ بن جاتا ہے۔

1

و بیایست بسوزن زرد و خسته شعروان را داده تشریف  
ورونی و بیرون سبز و روش استرعل و بیت پنجم آنکه بعضی  
مستران پیره را با بر شیم ببندند و این سر رشته متری بیرون میدهند  
یعنی چون خدای مار برگ را داده است مصرع با بر شیم اریره بنیم  
شاید بیت و ششم آنکه هیچ خورشی را ماک و در قیای و غایت  
نهند مصرع مگر این برگ را بعد غرت و بیت و هفتم آنکه حمیر  
در کوچه و بازار خوردن عیب باشد مصرع وین خورش باشد  
نشان متری و بیت و هشتم آنکه برای عیاه و متع بکار برند  
مصرع نه بجای علف خورند طعام و بیت و نهم آنکه دهبانی  
خرج شود مصرع و زمام و غم دور بود پیوسته و سی ام آنکه تحفه  
سهمان نواز است مصرع از چمبند از نوازش سهمان است و سی یکم آنکه  
راویان اخبار از محمد و م پیره قبول سهند و تعظیمش بر خند و آنرا  
سر سبزی خویش بپزند و شکر آن سر سبزی مصرع بدرد اند و چوبه  
بر خویش و سی و دوم آنکه اول از طعام که توام مردم بدان است  
و است آلوده را بشویند مصرع و انگاه از تعظیم بدستش گیرند







اگر درین اصل نیز بشارح قدر تعلق نمایند و گویند مگره گزیده میوه چین  
 نخست برده است باید که از شجره طیبه میوه نگذرنند و شجره خبیثه را  
 بجنبانند شجره باشد که فروخته از آن برگ گل به کانه خور دایکس  
 که بود در خور آن چهارم آنکه اگر قوت جنبانیدن این اصل هم  
 نباشد درین اوصاف و محروقی بشکنند و پایان سخن را باشند  
 یعنی حد انصاف با تمام رسانند این اوراق متقاضی جواست  
 چون خدمتی تنبویان کم بصاعت که برگ چندی پیش بزرگان بزر  
 و خروده توقع نمایند امید است که از آن نقد سوا و برگه سو تم نمند  
 مصرع چون قیمت بگ برگ فروش به نور الدعا که کما فی  
 اول الورق مصرع رقعہ قبول بر آئین زم به تحمید مومنت  
 است قبول فی ارض الله و رقی قبول قدر فعل بوی خسروی که شمره  
 است از شجره لاجین شمره اندر بقا که ابدان برسان برگ قبول  
 چسبیده که پیش آر و مصرع صغیر عند مخدوم کبیر به در سیرج طیبی  
 طیبی شمره خشتو لم مطایبه و کانه عفران خنک  
 الحما و نیا به بنکه شعبان ماوردیم رسیدان و رقی در صبح را مانند

در این اصل نیز بشارح قدر تعلق نمایند و گویند مگره گزیده میوه چین  
 نخست برده است باید که از شجره طیبه میوه نگذرنند و شجره خبیثه را  
 بجنبانند شجره باشد که فروخته از آن برگ گل به کانه خور دایکس  
 که بود در خور آن چهارم آنکه اگر قوت جنبانیدن این اصل هم  
 نباشد درین اوصاف و محروقی بشکنند و پایان سخن را باشند  
 یعنی حد انصاف با تمام رسانند این اوراق متقاضی جواست  
 چون خدمتی تنبویان کم بصاعت که برگ چندی پیش بزرگان بزر  
 و خروده توقع نمایند امید است که از آن نقد سوا و برگه سو تم نمند  
 مصرع چون قیمت بگ برگ فروش به نور الدعا که کما فی  
 اول الورق مصرع رقعہ قبول بر آئین زم به تحمید مومنت  
 است قبول فی ارض الله و رقی قبول قدر فعل بوی خسروی که شمره  
 است از شجره لاجین شمره اندر بقا که ابدان برسان برگ قبول  
 چسبیده که پیش آر و مصرع صغیر عند مخدوم کبیر به در سیرج طیبی  
 طیبی شمره خشتو لم مطایبه و کانه عفران خنک  
 الحما و نیا به بنکه شعبان ماوردیم رسیدان و رقی در صبح را مانند

در این اصل نیز بشارح قدر تعلق نمایند و گویند مگره گزیده میوه چین  
 نخست برده است باید که از شجره طیبه میوه نگذرنند و شجره خبیثه را  
 بجنبانند شجره باشد که فروخته از آن برگ گل به کانه خور دایکس  
 که بود در خور آن چهارم آنکه اگر قوت جنبانیدن این اصل هم  
 نباشد درین اوصاف و محروقی بشکنند و پایان سخن را باشند  
 یعنی حد انصاف با تمام رسانند این اوراق متقاضی جواست  
 چون خدمتی تنبویان کم بصاعت که برگ چندی پیش بزرگان بزر  
 و خروده توقع نمایند امید است که از آن نقد سوا و برگه سو تم نمند  
 مصرع چون قیمت بگ برگ فروش به نور الدعا که کما فی  
 اول الورق مصرع رقعہ قبول بر آئین زم به تحمید مومنت  
 است قبول فی ارض الله و رقی قبول قدر فعل بوی خسروی که شمره  
 است از شجره لاجین شمره اندر بقا که ابدان برسان برگ قبول  
 چسبیده که پیش آر و مصرع صغیر عند مخدوم کبیر به در سیرج طیبی  
 طیبی شمره خشتو لم مطایبه و کانه عفران خنک  
 الحما و نیا به بنکه شعبان ماوردیم رسیدان و رقی در صبح را مانند





جایست نفع دوم ۱۱  
عالم را نفع نیک است ۱۱  
چون نفع نیک بر نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱

نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱

نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱

نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱

و خوش آمده باشد شرط چیست بجا آوردم مصرع اسید که بر نواق  
مخندوم بود و معلوم خاطر عاظر باد که اگر میوه دیگر را بعد از نه و مو از  
بایرگ تنبول بهتر از و که و اغم هر که هست اینقدر ریزان عقل تو را بنجید  
که برگ سبتر را هیچ سنگ نیست با میوه گران مصرع امکان برابری  
نبا شد ما را برای ترجیح میوه خویش بهین یک محبت بسنده است  
که شجره مثمره قران مومنان را بار داده است و من ثمرات آن  
والا عتاب در بهشت وعده کرده شعر تنبول ازین نکوتر بود  
او را هم ازین شاخ کرم بر بود و اگر بچیان برگ تنبول را از طرات  
میج آب دهم با آنکه دفتر انشا چون بیره برگ در مشت من است چنانکه  
چیل صفت را بچیل ورق نیز تو اغم رسانید اما باز بدین تصنیف تاسید  
قول خاص کرده باشم و ترجیح تنبول به بگی ثمرات خراسان هم  
خود اثبات رسانیده پس برای بالا بردن میوه بالا که هم ناری است  
و هم آبی و فرود افکندن برگهای هندوستان که هم خاکی است و هم باد  
از دل فرمانروای خویش بدعوی تمام بیره مستم که چیل و وصف  
تنبول را که از خوشخانه ضمیر مبارک بر صحنک کاغذ آمده است

نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱

نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱

نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱

نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱  
نفع نیک است و نفع نیک است ۱۱



۵۲۱

[illegible]

هندوستان مصرع بتکلیف دهند و عزیزش کنند و نه از قول  
 اصحاب تقوی و علم ششم آنکه برهنانش برابر روغن جوشی  
 پیش بت دهند مصرع کز پست پستی آید کار به بستم آنکه آفتاب  
 دیو منه که را بدان آریند مصرع که تا دیور از آن نوازش کنند  
 هفتم آنکه دانیان گشت بیرون کنند که از اسباب که بد است  
 مصرع شهن و بهمان را و دیوی سیر و نیم آنکه بیشتر نیرگان را  
 در آن زهر دهند مصرع گوی آن برگ مایه زهر است و دهم آنکه  
 بروایت هندوان این را ناگ بیل خوانند یعنی از میرا رسته است  
 بخش بدان سبب برند که اگر نه بزند البته روزی مصرع آن هر  
 زنج اوزنه شاخ و یازدهم آنکه چون در تنبول این هفت چینه  
 یکجا شد زهر قاتل گردد و برگ برگ و سر برگ و پنج برگ و سی  
 عنکبوت و فوفل و سنگ نیره چون دوازدهم آنکه مدوق را از زهر بدتر  
 مصرع و آب او روغن بر آتش و ق و سینر دهم آنکه اگر شدش  
 افکنند مصرع هم تخم بیرون آید اندم که بیرون آید و چهاردهم آنکه  
 دماغ را خشک گرداند و خشکی دماغ مصرع از زبانکاری نباشد و در تر









[illegible]





بیت تمام مخصوص اندر اسلام صریح جواب بکن دست گزیند بی می

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

مقامات و  
مقامات و  
مقامات و

این جواب که با جاری نختانه ماست خمار شکن مجلس خاص با و تحمید جو مستحق  
 انفسه هواتار هوا منفور شعرت طلبت اراج ایمن المعانی  
 سفاک اند تسنیم الجنان به دارم کمیت نشاط از میدان طرب و رکاب  
 مرا و خود و جوشان و گنبد گشتان باد و ساقی دور از حاضران مجلس  
 دور بجزمت آب انگور هوا خواه معاشران میمون مجلس گم صراحی و اراز  
 صفای درون و بیرون شرط خدمت بجای آرد و خلاصه سینه را از  
 سر تواضع بیرون میریزد که مفا و صند راحت افزای رسید و در آب گنجشیم  
 چون راج در میان صراحی مدخل یافت و خلاصه معنی هم از اول متهم  
 روشن گشت شعرت مل بود طلب که بے تامل برسد به عالی به هم جواب  
 تامل برسد به شک نیست که در خجانه ناپسوسته شراب به چنان گیر بودی  
 که جمیعت گسته رایون توان کرد و استخوان شکسته را وصل ممکن کرد و  
 دول دو نیم را بخون گرم کی کند شعرت سلاط اذ و تخر عما حریف  
 بهارات است جراحات انفراد شعرت چنان گیر اشرابی کش اگر  
 روز اجل نوشته به بگیر دپای جان حکم که نگذار و برون رفتن به اما از  
 دوران چرخ سرگردان آسیمی رسید که آن خنهای بزرگ خرد گشت

این جواب که با جاری نختانه ماست خمار شکن مجلس خاص با و تحمید جو مستحق  
 انفسه هواتار هوا منفور شعرت طلبت اراج ایمن المعانی  
 سفاک اند تسنیم الجنان به دارم کمیت نشاط از میدان طرب و رکاب  
 مرا و خود و جوشان و گنبد گشتان باد و ساقی دور از حاضران مجلس  
 دور بجزمت آب انگور هوا خواه معاشران میمون مجلس گم صراحی و اراز  
 صفای درون و بیرون شرط خدمت بجای آرد و خلاصه سینه را از  
 سر تواضع بیرون میریزد که مفا و صند راحت افزای رسید و در آب گنجشیم  
 چون راج در میان صراحی مدخل یافت و خلاصه معنی هم از اول متهم  
 روشن گشت شعرت مل بود طلب که بے تامل برسد به عالی به هم جواب  
 تامل برسد به شک نیست که در خجانه ناپسوسته شراب به چنان گیر بودی  
 که جمیعت گسته رایون توان کرد و استخوان شکسته را وصل ممکن کرد و  
 دول دو نیم را بخون گرم کی کند شعرت سلاط اذ و تخر عما حریف  
 بهارات است جراحات انفراد شعرت چنان گیر اشرابی کش اگر  
 روز اجل نوشته به بگیر دپای جان حکم که نگذار و برون رفتن به اما از  
 دوران چرخ سرگردان آسیمی رسید که آن خنهای بزرگ خرد گشت

این جواب که با جاری نختانه ماست خمار شکن مجلس خاص با و تحمید جو مستحق  
 انفسه هواتار هوا منفور شعرت طلبت اراج ایمن المعانی  
 سفاک اند تسنیم الجنان به دارم کمیت نشاط از میدان طرب و رکاب  
 مرا و خود و جوشان و گنبد گشتان باد و ساقی دور از حاضران مجلس  
 دور بجزمت آب انگور هوا خواه معاشران میمون مجلس گم صراحی و اراز  
 صفای درون و بیرون شرط خدمت بجای آرد و خلاصه سینه را از  
 سر تواضع بیرون میریزد که مفا و صند راحت افزای رسید و در آب گنجشیم  
 چون راج در میان صراحی مدخل یافت و خلاصه معنی هم از اول متهم  
 روشن گشت شعرت مل بود طلب که بے تامل برسد به عالی به هم جواب  
 تامل برسد به شک نیست که در خجانه ناپسوسته شراب به چنان گیر بودی  
 که جمیعت گسته رایون توان کرد و استخوان شکسته را وصل ممکن کرد و  
 دول دو نیم را بخون گرم کی کند شعرت سلاط اذ و تخر عما حریف  
 بهارات است جراحات انفراد شعرت چنان گیر اشرابی کش اگر  
 روز اجل نوشته به بگیر دپای جان حکم که نگذار و برون رفتن به اما از  
 دوران چرخ سرگردان آسیمی رسید که آن خنهای بزرگ خرد گشت

این جواب که با جاری نختانه ماست خمار شکن مجلس خاص با و تحمید جو مستحق  
 انفسه هواتار هوا منفور شعرت طلبت اراج ایمن المعانی  
 سفاک اند تسنیم الجنان به دارم کمیت نشاط از میدان طرب و رکاب  
 مرا و خود و جوشان و گنبد گشتان باد و ساقی دور از حاضران مجلس  
 دور بجزمت آب انگور هوا خواه معاشران میمون مجلس گم صراحی و اراز  
 صفای درون و بیرون شرط خدمت بجای آرد و خلاصه سینه را از  
 سر تواضع بیرون میریزد که مفا و صند راحت افزای رسید و در آب گنجشیم  
 چون راج در میان صراحی مدخل یافت و خلاصه معنی هم از اول متهم  
 روشن گشت شعرت مل بود طلب که بے تامل برسد به عالی به هم جواب  
 تامل برسد به شک نیست که در خجانه ناپسوسته شراب به چنان گیر بودی  
 که جمیعت گسته رایون توان کرد و استخوان شکسته را وصل ممکن کرد و  
 دول دو نیم را بخون گرم کی کند شعرت سلاط اذ و تخر عما حریف  
 بهارات است جراحات انفراد شعرت چنان گیر اشرابی کش اگر  
 روز اجل نوشته به بگیر دپای جان حکم که نگذار و برون رفتن به اما از  
 دوران چرخ سرگردان آسیمی رسید که آن خنهای بزرگ خرد گشت



برای سبیل لفظ خراب  
در لفظ خراب است بر سر است و در لفظ  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است

در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است

در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است

در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است

در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است

در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است

در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است

در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است

در سبیل که موجب خرابی سرای آب و گل بود در آن در و دیوار نیز سرایت کرد  
شعر بود از دور خرابات خرابی همه به تاخیرات هم از دور فلک  
گشت خراب به خم را که از عمل خرابات مغرول شد شکستگ آمده است  
که از بدل درم جز سفال حاصل نشود و عجب کویان بر در و دیوار خجانه تنیده  
و گمان سر میجنبانند و دست بردست میمانند و از برای شراب زبان  
شان بیرون می آید و حرفیان که گس شراب بودند از پرگندگی سرشار  
گوشه گیر شده و مطربان که از سدره درآمدند ترک ره گرفته نه چشم  
ساقی را غنودن خمیازه و نه حسن شاد را کرشمه نازی و نه جام را آب  
درمانی و پذیر و نه صراحه را آب چشمی از طریق رقت و نه کباب را گریه از  
سر سوز و نه نقل را چاشنی فراغ و کام قهقهه های کوزه فروخته و نه قهقهه  
که و خشک آورده و قرابه از سجده های لایح جز سر باز نه بیعت قرابه از  
بوریا می سجده پاکد امن تر سبوس شراب از آوند های وضو نازی تر  
پیاله در بند آنکه قنیل محراب شود و در خانه آبیس که سیه خانگی شده بود  
نزد و یک ست که فرشته فرو داد شعر سر زین خانه پیرز بد ضروری کرد  
که شیشه قندیل بخونید شراب به از خرابی آن بیکده ما بهایر آمده هنوز

در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است

در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است

در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است  
در لفظ خراب است و در لفظ خراب است



تو مرد خوش خلقی که نماز می بنویسد اگر حیات باشد جان شیرین عصر کرد و شود  
 از آن عصر بخت آب خوش حریفان عصیر جان داروی خویش ساخته آید  
 که بدان وقت عمر را نفسی زنده توان داشت همیشه غریق عین عشرت باد  
 آمین صبح رقعہ بر خواندن یاران می بخوان این عریفه بخواندن  
 عزیزان که حریف عزیزان مخصوص باد تحمید و تعارف شعرا آن  
 که بی چو باتو به دست شوم و خواهم که چو جرعه در محبت پست شوم و بنمود  
 عجب ز خوش حریفیت اگر گریه باد و هم از دیدن تو مست شوم و بدنام شوم  
 و را به پیشیار حریف مجلس والا و ندیم بزم پیر آلا می مولوی باد  
 و اسب بدستان بدست و آشوب مدبران بدست از پیران  
 آن بساط نشاط بعید بخت اصحاب سکر شعرا اهل اک ز دوستان  
 جانی بادت به اقبال حریف دوست گمان بادت به کترین حریفان قدیم  
 آملی ندیم که کی از جرعه نوشان لطف مدام آن مجلس ست سجده بار  
 مستانه از طریق پیشیاری بجای آر دو چون حریفان دوست گمان  
 ایستاده در پایان مجلس عرضه میدار که همیشه چندان در مقام محبت  
 بر قاعده اوله با تو توانم زد قدم زده اند و از فرحت ذکر آن معاشر  
 بر قاعده اوله با تو توانم زد قدم زده اند و از فرحت ذکر آن معاشر

[illegible][illegible]













[illegible][illegible]

الم





بہشتیہ از تختہ دل جہان مصلحت  
کہ وقت آن نہیں آتا اگر بنید  
بہر دلف آتا کوئی نہ منہج  
انسانک دل غم خورد و نصرت  
آواز آمد کہ درخت آن ار  
بہشتیہ دنیا چہ جویان کہ نہیں  
ست آفت آن غم



با تمام اوصاف اگر که بگویند  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰





[illegible]





کتابخانه  
کتابخانه  
کتابخانه

و مطربان بادشاه را هم آوازها شنوده ایم که بیشتر چون تارخستین  
چنگ پیش گوشه نشینان معطل اند و مانند ابریشم سر انگشت رباب  
سرانیدگان بیکار مانده سرناخن از گرفت چنگ خبر ندارند و سر انگشت  
از گیرای رباب شان علم ته ایشان را علم میاید و اد که بساخت سازهای  
مشکل و نغمه های لطیف پیش آیند شعری که اندر هنر وستی است  
کو بنا به دست و در نه ما و تشنایم آنچنان کاغذ زبای و قصه  
مجلس کمال الزمانی را انقدر میاید و است که این معیان که ورق زبا  
قباله دعوی ساخته اند و تارهای ابریشم را گوایان راست داشته  
ایشان را جز زخمه خاص مرغ نتوانند کرد و چنان میاید ساخت که آن  
طائفه مخالف از تخمه بنید طنبور زاولانه نهاده شود شعری چنان  
بزخمه زدن رو بسته را بنوازد که هم بازگری خصم را کنی بے ساز  
چنگیانی که چندین گاه در بر بست زخمه چنگ ابریشم های بارکیا  
انگشت پیچ کرده اند و در مقام دعوی از برای خصومت ناخندان  
و طنبور زبانی که انگشت نای شده بودند که بر سر هر انگشتی صد هنر از هنر  
و ابریم در باب و دوسته توانیم زد بلکه بکیده هم و قوالانی که میگفتند

چنانکه اگر کسی در این  
کتابخانه را میاید و  
کتابخانه را میاید و  
کتابخانه را میاید و

در این کتابخانه  
کتابخانه را میاید و  
کتابخانه را میاید و  
کتابخانه را میاید و

کتابخانه را میاید و  
کتابخانه را میاید و  
کتابخانه را میاید و  
کتابخانه را میاید و

[illegible]

که چون دوست را بر تم ز نیم هزار دستان را کنج شک دست آموز خود  
سازیم شعروقت است کنون که آئینه همدستان در مالش  
خضم آستین برالند جماعت مرغان که از نوای نای خویش دم زده  
و از پر داز خویش پریده گفته که شعرو علی طرق الحجاز ادا عیننا  
لفی سکر جمادات العراق چون اولاد امیر کنج شک و محمد شاه مرغان  
مجمود جزوه و هنر ارغند لیب و دیگر که در بوستان دلی پیران شده اند  
یبا یک کله بکله ساخته و پر درخته ازین طرف آئینه خدمت امیر بطور  
که یک ذات او بر ابر سیم رخ است بابر بطعفا و دش برین شستی شاک  
و بان باز خراسانی زندادام که ایشان را صید خود نکند باز نگردد  
که مادر است شود قمریان بالا را بد که مرغ چون بود اندر بهار هندستان  
چون ایشان را طیره و پر کم کرد بعد از آن بفر اغبال سوی در غربت  
خویش طیران نماید همیشه مشغول سماع شادی باد و این تسلیات  
ازین جانب مطرب بچکان نوخیز قامت خدمت را بر طریق حلقه ابر  
با پیچ پیچ بسیار خم میدهند پیش سازندگان آن طرف از راه سازندگی  
برسان معروفک رباب دوست بر زمین نهاده شد الا و تحیه بطریق

[illegible]



**امیر شادی** **قلب** **القلوب** بنمونه **ریس الملوك** **امیر محب** **نطق** **انامه**  
**تحت القیامة** **امیر خلیفه** **العشاق** **باصداغ** **صیحه** **امیر** **بربط** **صح** **ایم**  
**تسبه** **نض** **الفواد** **و** **احرق** **القلوب** **بعوده** **در** **مطر** **عوده** **کار** **باب** **وطیب**  
**المجالس** **عوده** **امیر** **نامی** **احسن** **نفیر** **الرزنی** **قلبه** **وسلم** **سلیم** **انعم** **بر** **قیمت**  
**مزماره** **و** **غرق** **انفاسه** **باجیاء** **الموتی** **امیر** **ونی** **عل** **دقه** **فی** **اشیع** **و** **علی**  
**ورق** **دقه** **من** **ورق** **العلوم** **امیر** **خضره** **مآب** **اشده** **بخشیه** **خواجه** **طیغ** **قال**  
**شفیت** **المرضی** **ببار** **اصوله** **و** **اصاب** **لحه** **عند** **الزهره** **للحمیت** **ورق** **هر** **که**  
**انگشت** **را** **کار** **فرماید** **مسیل** **انامه** **من** **الزهره** **امیر** **ورق** **هر** **که** **اهل** **طرب** **بود**  
**اسکده** **السمیع** **یسلم** **الزهره** **و** **اسمه** **الغفور** **اد** **المنفوره** **و** **غفر** **الغفور** **لحه**  
**و** **ترجم** **رو** **صح** **عنادل** **البحان** **العکس** **ورق** **هر** **که** **صیاع** **را** **کار** **فرماید**  
**تکم** **اصابعه** **کا** **لا** **ظفار** **ویس** **عوده** **کا** **و** **تاره** **ورق** **هر** **که** **سرد** **و** **گوید** **قطع**  
**بجده** **لحه** **وزین** **حلقه** **بانکرا** **اصوات** **للحمیت** **ورق** **کار** **فرمایان** **گشت**  
**اخذ** **هم** **الماک** **بشهادة** **ابیدیم** **در** **باب** **سرد** **و** **گویان** **احرق** **الزبان**  
**س** **انهم** **حرف** **چهارم** **در** **انگیزش** **منصوبات** **نرد** **و** **شطح** **مصرع**  
**اینهمه** **حرف** **نسبت** **عجب** **ست** **و** **ویا** **جده** **بدانکه** **قدری** **از** **اچمه**

کده درسا وادار از انکیزش ۱۲۵

اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه

اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه

اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه

اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه

اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه

اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه

اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه  
 اینهمه حرف نسبت عجب ست و ویا جده بدانکه قدری از اچمه

لفظ بسیار  
کرنا به غیر از لفظ  
نزد به لفظ است  
لفظ بسیار  
کرنا به غیر از لفظ  
نزد به لفظ است

بلا عجات مجلس دارد درین بباط نشاء رتقه بر رتقه مسوط گردانیده شد  
بیت تاب دین در با جہ رنگین فری سیدین توان بدنه همین نادان  
و کو دک بل همه پیرو جوان بدع رتقه در نسبت شطرنج بین بدعنوان  
این رتقه فرخ که انواع لطائف در وی تعبیه است بدست وافر مکررات  
سیف الدین باطنی مات ضده فی برده مسوط باد تحمید سو قاضی  
بالقط ہو گانی المہات ہو جامع الاضداد شعیر سیف دولت  
بیکہ راندی خانہ خانہ اسپ و بد بخت را گشتی مقرب ہمو فرزین  
شاہ را بد کن برہنہ تیغ شاہی و بدان لب عرس بد را یگان کن  
مہرہ ہای گردن بد خواہ را بد تا مہرہ ہای انجم در باطنی تعبیه است  
و شیرین مہرہ باز را در چشمہا تمیہ تحت بخت خداوندی سیف الدین  
از دست بازی سپہرگز باز و غاساز بے آسیب با و پیادہ کہ پیشین  
ہر اپ مولوی دو دبر سپہر پیل استحکام ستاد بکرمست حرمت داران  
قمار بندہ خسرو کہ زیر قدم دوستان نقش شطرنج ست رخ برجاشیہ  
باط انبساط مینہد و تہنای بوسیدن باط شاہانہ ہمہ تن رخ  
میخواہد کہ خانہ باد در میان کند و بد انسوی ہمد مقصود رتقه آنکہ امر و ز

بی بی

درد و غم و اندوه  
بدرستی و با دوسو و غریبی  
بالفعل بر سر من گذشت از ادب  
انگیزا که در میان است و  
شیرازی که گشت از زبان شیرازی  
عربی تعلیم یافت تعلیم  
مناسب است

پیشتر گفت همه دوستان  
خوشنظر و تعلیم یافته و خوش  
تجربین از امری بی خبرند



[illegible]

مجلس گردانیده شد حرفاتی اینجانب تسلیات افزونتر از تصنیف  
شطحی عرصه میدارند همدستان آن جانب خدائی که در شش  
رقعه گنجی مطالعه فرمایند الا وحیته لازال قائما سبط نطق الکریمات  
بین بدیه جال فرسه علی البساط الارزق عدا فرسه منظر احد لازال  
تحت مجلسه منصوبه عقد الدرد که کالبینق بالفزین للمیت ستر  
عوراته یوم القیامه طار بازی روحه مجبانی هو او الخلد شرفه المعطی  
سیرو الکریمات بعکس تفرق عظامه کالبینق بعد الضرب جعل و نه  
سیا لا بسیف مات تحت افضیل مات فی ضد المرات للمیت  
ضیق القهار بیت القبر علیه ساد وجهه فی باط المعصات طرعه الممالک  
شطر احافیا مصرع نطق نرو نسبت آنهم زنده و عمنوان این باط  
کاغذین که بمره لطیف آراسته شده است در دستگاه سبکست  
مرغوب احراف و حید الدین کیتا حق کعبه و کعبه گسترده باد و تمجید  
هو محرم الشرف و موانع اللعب شعری که اگر نه شش از نام تو خوا  
و نه برود مهره و تخت نشاند که سیریم را و چرخ بازنده حریف تو  
نباشد هرگز از بروج ارجه و شش طرح و به انجم را و تا کعبتین



نشد و روی به این از جهت سکت بود ۱۱۲ از جهت سکت  
 این لفظ را درین بیت چنان بسته که این یا واجب الحذف گردد از پهلوی اصل چنان بجز چنین که آید  
 این لفظ را درین بیت چنان بسته که این یا واجب الحذف گردد از پهلوی اصل چنان بجز چنین که آید  
 این لفظ را درین بیت چنان بسته که این یا واجب الحذف گردد از پهلوی اصل چنان بجز چنین که آید

سیاهی سپهر قلاب از جوی نقش سبک دارد و از پروین رقم شش  
 منصوبه جرمت حرکت غریف و حید الدین یکتا از دغا نرادران دوران  
 رسته باد و شمره گردن دشمنان از دست بازی اجل گسته سحر کعبه  
 شعربخواه تو باد جفت آزار به چون نرد بود و دست گشت  
 محب راست باز فلان که پیوسته بر باط دوستی نرد فرهاد باخته است  
 چون حقه کعبتین قطع این باط بلب تواضع سیوسد و از دل یکتا بار  
 سیکتاید که امروز نرد بازی چند استاد مانند مهر نرد ساخته است  
 گشته اند بیت زاناست هر کی که بفریاد و دود و در شش جفا  
 ندرند جفت خویش به کعبتین وار درین شیوه بسیار غلطیده بلکه  
 کعبتین با همه زبردستی زبردستی ایشان تن در داده همه جا بازنده  
 فرمان بردار کعبتین با ایشان کعبتین اچنان زبردست آورده اند  
 که بر دودیده غلطان و دوان فرمانبرداری ایشان میکند شعرب  
 بهنگامیکه ایشان نرد می بازند باز می به زعب دست ایشان  
 کعبتین از دست می غلطیده آری بازنده می باید که کعبتین را در  
 خویش آرد که اگر در نرد و ناگهی نرد و بالا تواند کرد غالب است که بر او باشد

درین بیت لفظ را درین بیت چنان بسته که این یا واجب الحذف گردد از پهلوی اصل چنان بجز چنین که آید  
 درین بیت لفظ را درین بیت چنان بسته که این یا واجب الحذف گردد از پهلوی اصل چنان بجز چنین که آید  
 درین بیت لفظ را درین بیت چنان بسته که این یا واجب الحذف گردد از پهلوی اصل چنان بجز چنین که آید

درین بیت لفظ را درین بیت چنان بسته که این یا واجب الحذف گردد از پهلوی اصل چنان بجز چنین که آید  
 درین بیت لفظ را درین بیت چنان بسته که این یا واجب الحذف گردد از پهلوی اصل چنان بجز چنین که آید  
 درین بیت لفظ را درین بیت چنان بسته که این یا واجب الحذف گردد از پهلوی اصل چنان بجز چنین که آید

درین بیت لفظ را درین بیت چنان بسته که این یا واجب الحذف گردد از پهلوی اصل چنان بجز چنین که آید  
 درین بیت لفظ را درین بیت چنان بسته که این یا واجب الحذف گردد از پهلوی اصل چنان بجز چنین که آید  
 درین بیت لفظ را درین بیت چنان بسته که این یا واجب الحذف گردد از پهلوی اصل چنان بجز چنین که آید

زیرا که میان بر دوز و نقطه بیش فرو بالا نیست حاصل این شش بیچار  
خانه خراب این حرف را خانه گیر کرده اند شعس بران منط که اگر  
فی اشل شود ممکن به نروبان ز فلک مهره با فرو دارند و مهر دل  
ایشان از پیر و دور هو امانده در خانه مانر و چین و کمن موجود است  
شعر رنگ روشنی ریخته از کنگلی به و که با د این رنگ روش  
ریخته به لون لعل و سیاهش فته و بهان گوته خود که که اصلی است  
مانده و یک رنگ شده و بازندگان از ان بیک رنگ داده رنگ دورنگ  
مشتوند که از مردمان دورنگی کار آید شعس دورنگی کار و اندر دنیا  
رج به نشد زیبا بگردنر و شطرح به توقع آنکه نرو چین خاص که  
از خود قارست فرستادن فرمایند بیت  
تا بطیب اینهمه سوزندگان به جامه خود بر سر آن ترکند به امید  
نرو بدید و بازی نند به همیشه از بهرستان فره باو آیین تسلیمات  
بازندگان این طرف که از صحبت نرو در امانده اند کجین دیده  
بر با تو اضع صیغطها نند بخدمت همه حرفیان خام دست آنجا  
چون نرو تخته بندوی روی بر زمین نهاده آمد مقامان و اوزن عا

در صورت که در این نگرانی که در دوزخ و بهشت است

خانم صاحب دخترا به این که  
خانم اوتاج از دخترا به این که  
سپاه دوش فخرین که بنیاد  
نیز از دوشی با بنیاد به این که  
چون سپاه با بنیاد به این که  
خانم صاحب دخترا به این که  
خانم اوتاج از دخترا به این که  
سپاه دوش فخرین که بنیاد  
نیز از دوشی با بنیاد به این که  
چون سپاه با بنیاد به این که

درست بلند به این که  
کوتاه به این که  
خانم صاحب دخترا به این که  
خانم اوتاج از دخترا به این که  
سپاه دوش فخرین که بنیاد  
نیز از دوشی با بنیاد به این که  
چون سپاه با بنیاد به این که

درست بلند به این که  
کوتاه به این که  
خانم صاحب دخترا به این که  
خانم اوتاج از دخترا به این که  
سپاه دوش فخرین که بنیاد  
نیز از دوشی با بنیاد به این که  
چون سپاه با بنیاد به این که

لنجه در ۱۱۱ به این که  
افش سر دخترا به این که  
هم که در ۱۱۱ به این که  
کشد به این که  
بر چنین به این که  
دل از دوشی با بنیاد به این که  
رنگی که در ۱۱۱ به این که  
از بهرستان فره باو آیین تسلیمات  
رنگی که در ۱۱۱ به این که  
از بهرستان فره باو آیین تسلیمات  
رنگی که در ۱۱۱ به این که  
از بهرستان فره باو آیین تسلیمات

درست بلند به این که  
کوتاه به این که  
خانم صاحب دخترا به این که  
خانم اوتاج از دخترا به این که  
سپاه دوش فخرین که بنیاد  
نیز از دوشی با بنیاد به این که  
چون سپاه با بنیاد به این که

فہرست کتب موجودہ و انکار ہون  
تھیں ان کے بارے میں ان کے  
تھیں ان کے بارے میں ان کے

سہینٹ برتنہ روانہ نفس علی راہ چشم ہمار

[illegible]

در دل او «...»  
نیت «...»  
نیک «...»  
وستان را

نقطه ششم  
در این نقطه قفسه  
نقطه هفتم  
در این نقطه قفسه  
نقطه هشتم  
در این نقطه قفسه

خوانند از خسته شماران اینجانب که خسته مشت و داد یکدیگر اند  
 بنده گویای بشیار محسوب فرمایند مقاصد ان مشت زن مشت آورده  
 خدمت میگویند الا و عتیه لا صاحب النور فرده بردارد فی قلبه  
 ماخذ بلعب الکعب زین الزمان بساط نروده بالبر حسن الحرفاء  
 حرط نروده من عود القمار للمیست جبل قبره کعبه الامان اتم حدیثه  
 عظم تر ایه عود القمار نزع عیناه کالکعبین من حقه قلب بدنه بنده  
 للمیست بلعبه الممالک فی ششدر بنهم کدی رمیه کالکعبین بنفش  
 لعب القمار بتر ایه کالنرا الا و عتیه لائل القمار عموگات آب ممانتر  
 کت الغفران کفه من مشقی یدیه کفه الثواب من راجه الید  
 بلغ الغفران عبه ما شیل انا طیه من اللعب غلب اعداءه علیه قام القمار  
 تبر للمیست دایم دره مع کلاب بنهم خط و بنهم در رقعات و  
 کتابتاه متفرق مشتمل بر دو حرف و حرف اول ده رقه  
 در بیان احوال معیشت باطلای حرف دوم در کتابتاه  
 مختلف و پر کذبه مضموع درین دیباچه نسبت مختلف شد  
 و دیباچه به انکه رقه از ده خط زیاده شد بر شش دران ماند که هیچ

دولت اور  
نہایت  
مغنی  
دولت اور  
نہایت  
مغنی

نقطه ششم  
در این نقطه قفسه  
نقطه هفتم  
در این نقطه قفسه  
نقطه هشتم  
در این نقطه قفسه

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

کشتن از خدای خود خدایان را  
نوت ۱۲  
طالع

فصل فی بیان

مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه

برین نام  
۲۹۸

مجلس ۱۰۰

بشر از سب پرانگنه  
روزی پرانگنه را  
توجهی بسیار  
از سب پرانگنه

*[Faint handwritten notes or bleed-through from another page.]*

دوست ملاطفت از دوست  
چو باد شادمانی که  
دست دراز

توبه و پشیمانی  
سقطت خلاصه  
خداوند عزوجل  
بازو از فضلای  
استاد عظمای  
انگشت

کتابخانه عمومی  
روزنامه و نشریات  
بازار







امیدوار است که از حراش و جراحت آن عرب محفوظ ماند شعرا  
 صاحب جنت من سهم شش بیت برافروزی سردمانی هر که  
 آب در گلی دار و عاقبت در زلت افتد صاحبی باید که اورا تنگی  
 کند و هر کجا بشر است البته شر لازم اوست خیری باشد  
 که شر او را خیر بیند اگر بنده صد گناه کرده است و یک خدمت  
 بجا آورده عین عاطفت هم بران حق خدمت باید گماشت  
 تا باطل نظر نیفتد شعرا هر چه بیند بر بار در و در سر او  
 مهر هست آن نگردد آیین تری افی بعین قبیح الی عینه انظر  
 گذر تما لا حرفی که بر شین شفاعت است سه خال دارد و  
 آن سه ابر سیاه است برای کشین آتش هفت دوزخ هر که  
 سایه نشین آن ابر است مصرع تجلی من ندی بل کوجه اور دبا  
 خد شکاری که در آفتابهای نقصان سایه کرد و بدینال مخدوم و دیده  
 مصرع دلا نفاک عنک کطل ذاک بر و گرمی کردن اگر چه آن  
 نیز اثر مهر است اما این مقدار را آخر روشن است که جمیت  
 چشمه خورشید چون که تافته گردد و ذره سرگشته را قرار نماند

۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲  
 ۴۹۳  
 ۴۹۴  
 ۴۹۵  
 ۴۹۶  
 ۴۹۷  
 ۴۹۸  
 ۴۹۹  
 ۵۰۰  
 ۵۰۱  
 ۵۰۲  
 ۵۰۳  
 ۵۰۴  
 ۵۰۵  
 ۵۰۶  
 ۵۰۷  
 ۵۰۸  
 ۵۰۹  
 ۵۱۰  
 ۵۱۱  
 ۵۱۲  
 ۵۱۳  
 ۵۱۴  
 ۵۱۵  
 ۵۱۶  
 ۵۱۷  
 ۵۱۸  
 ۵۱۹  
 ۵۲۰  
 ۵۲۱













بر میباید گشت شعری چون توی که زور یاکیر دبساط چرخ را  
 کی پذیرد این بساط آنا پذیرد از گرم پشرف که بادشاه منصف داد  
 اگر چه پوشش عیبا این جهانی است اما رجا و اثنی که از خزان شکار  
 نیز خلعت عفو معین نشود مصرع کان از همه عیبا برون است به لبسته  
 یا شتار خلعت رحمة یونا اناس کلها عریان الدعا عدیل الاول مصرع  
 پیشش بیمار و نبت هم همان در رقعہ شربنا اشانی اشف امش  
 صحبت فی دعائہ دار به اسجد و اشهد و اعیاضه طهرت فی دعاء  
 آثار و قبا صحت پیوسته بدمان محشر و ذیل بقای بر آفتاب  
 قیامت سایه گستره لازم تنه پایدار خداوندی باد روح الله نفس  
 در و مفید انفس جانی و خضر بر دوام در رسانیدن شربت زندگیا  
 بیت بطیب امر اض القلوب محمد و دوی بقانون الهم  
 سقم الامم و محب و مسوز سراج ضیا که محشر حرارت محبت است  
 دعای بشر سلامت ذات و تحیتی تبیین صحت حیات تبلیغ کرد و نمود  
 که دی بنگام شام که از قریح نقش آسمان صفرا و خورشید فروشت  
 و اندک اشک از سرخی باقیمانده و رطوبت سواد بر زمین غالب شد



کزین ۱۲۷۱ از غنیات  
 باقی و تحقیق رسید و در ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳ از غنیات  
 کزین ۱۲۷۴ از غنیات  
 باقی و تحقیق رسید و در ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶ از غنیات  
 کزین ۱۲۷۷ از غنیات  
 باقی و تحقیق رسید و در ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹ از غنیات  
 کزین ۱۲۸۰ از غنیات  
 باقی و تحقیق رسید و در ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲ از غنیات  
 کزین ۱۲۸۳ از غنیات  
 باقی و تحقیق رسید و در ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵ از غنیات  
 کزین ۱۲۸۶ از غنیات  
 باقی و تحقیق رسید و در ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸ از غنیات  
 کزین ۱۲۸۹ از غنیات  
 باقی و تحقیق رسید و در ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱ از غنیات  
 کزین ۱۲۹۲ از غنیات  
 باقی و تحقیق رسید و در ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴ از غنیات  
 کزین ۱۲۹۵ از غنیات  
 باقی و تحقیق رسید و در ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷ از غنیات  
 کزین ۱۲۹۸ از غنیات  
 باقی و تحقیق رسید و در ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰ از غنیات



گذاشته من خشن خدا روز و شب دانا ۱۳

من عاتق دینیه و سقام بی ع مبارکباد حجت از سفر ثبت جهان  
ایاتن عدت من سفر طویل به تنگ با بقا علی الدوام  
حمدنا ذال عطاء با ارا نامه عیاننا ماطلبنا فی المنام به تاقای مسافر آینه  
شعوظشان را سیراب چشمه زندگانی گرداند و باز گشتن محبوب جانی  
سوی کشتگان فراق بعود روح ماند دل تشنگان شوق غریب شربت  
ویدار خند و می بادل ملاقات قرابتیان از شیشه سپهر بکام و  
جام جمعیت همدان از گردش دور مدام به بیت بشقیضایوم بقیه  
از به بلقا و رب المومنین مبشر به مشتاق بی سکون شهر یار و چنان  
که بغرم پای شوی آن مسافر هر روز عبرات شوق را تاده فرنگ  
باستقبال مید و اند بعد و سپهر کام مرکب خاص شمع مرکب خاک راه  
میوسد و عرض با غرض را به نیگونه طامی میگردد اند که چون بشارت  
رسیدن رکاب دولت بگوش امیدم رسید خواستم که خود را گوش  
گیرم و چشم اما چون بنید و ملکوک خداوند دست بملک خاص تصرف  
نکردم شعری من عشاق و بیع اذا به ملک نفسی میبخت  
اگر بنده خوانه به قطش خویش بیرون تراود به چشمها پر آب شود

من عاتق دینیه و سقام بی ع مبارکباد حجت از سفر ثبت جهان  
ایاتن عدت من سفر طویل به تنگ با بقا علی الدوام  
حمدنا ذال عطاء با ارا نامه عیاننا ماطلبنا فی المنام به تاقای مسافر آینه  
شعوظشان را سیراب چشمه زندگانی گرداند و باز گشتن محبوب جانی  
سوی کشتگان فراق بعود روح ماند دل تشنگان شوق غریب شربت  
ویدار خند و می بادل ملاقات قرابتیان از شیشه سپهر بکام و  
جام جمعیت همدان از گردش دور مدام به بیت بشقیضایوم بقیه  
از به بلقا و رب المومنین مبشر به مشتاق بی سکون شهر یار و چنان  
که بغرم پای شوی آن مسافر هر روز عبرات شوق را تاده فرنگ  
باستقبال مید و اند بعد و سپهر کام مرکب خاص شمع مرکب خاک راه  
میوسد و عرض با غرض را به نیگونه طامی میگردد اند که چون بشارت  
رسیدن رکاب دولت بگوش امیدم رسید خواستم که خود را گوش  
گیرم و چشم اما چون بنید و ملکوک خداوند دست بملک خاص تصرف  
نکردم شعری من عشاق و بیع اذا به ملک نفسی میبخت  
اگر بنده خوانه به قطش خویش بیرون تراود به چشمها پر آب شود











[illegible]

بر عظام بوسیده اگر همه تخت عاج بود کیه کند و بلکه اسناد دعا گوئی  
ببند او تو انعلم در جات است که پیش استادان عرب و عجم زانوئی  
ادب را کاف گوئی ساخته ام و مانند میم رقاع چشم همت از همه عالم  
بر بسته تا چون عین علم بر سرم رسیده ام و برین بناشکه لام لاف کرده  
که اگر کار به بحث افتد میخیزم از آب و گل بنده موج زند گیرم که من از  
شرم بیرون نترسم آنچنان هم نیست که آن منبع شریعت متحر  
بنده را نمیداند شع ~~گر بطر قهر دریا آگاه~~ بی ندارد و دوتی  
گفته شده باشد آخر بروی دریا ~~پا اگر چه~~ ستودن خود بهمه وجه بنموده  
آمارین محل چون سرود و عروس درخت جانتر از انرو که  
خدا شکار چشم نیاز جلوه مقصود ~~دارد بیت~~ تجلی علیما  
الاله تعالی بطیب العیاشات و بها حلالات این مبارک باد  
تنه و بیست و نیت هم همان ~~پایه~~ نینیک بالعقد کل الوری  
لک المحی تحت العالی ~~یر~~ ~~پا جلوه~~ صبح از حراره دوت خورشید  
گرم شود عروس سعادت در شستان مهر خداوند ~~باد و جواز~~ دوت  
وا احترام وافر دست خسران روزگار قاصر کجرت ~~الکینی~~ و از واجبه

[illegible]

دوست جمعیت خواه شادی که اختر سعد را پیوسته با آن فواید هر  
 جفت خواسته است چون رختنی عروسی روی تو اضع بر زمین می آرد  
 و جوهر جان و دل عقل تار این تنیت پیش میفرسته و تر و تویج  
 و در پیکر که هرگز از آن فرقدان رافرق ممکن نگردد و درین قرآن  
 ثابت بنحو اندویش عین الکمال و در قمری دست دعا با کار کرده پوده  
 نیلی فلک را فرد و سیکت به میت چه پاک باشد از چشمم انجم بد چشم  
 چو پیش دیده بد شد سپهر پرده نیل به چون آن مخد ره میوه دل  
 کنارت بکشش جانی دل درو میباید بست و شاخ جوانی خود را بر یک  
 قدیم پایمال برغان هوا نکرده و همان میوه رسیده را در خور و کام خو  
 پنداشت تا بر خورداری تمام بجای اصل آمد و بخت مثمره ثمره نیکبانی به  
 بیت تو که پیدا شود از نخله پاکت باری که شود منعم و درویش  
 ببارش محتاج به آنا چنان هم خود را به مشیت ایشان تسلیم نیاید کرد  
 که آن راحت رنج گردد و میت چو س در مشیت زن بسته شود و  
 خسته به عجب بنود که از خون وی آلوده شود و شش به هر گاه مرد و میر  
 شنید و تنبذ گیر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و میت بر خود

باز جمعیت فلفله  
 اختر سعد که پیوسته با آن فواید هر  
 جفت خواسته است چون رختنی عروسی روی تو اضع بر زمین می آرد  
 و جوهر جان و دل عقل تار این تنیت پیش میفرسته و تر و تویج  
 و در پیکر که هرگز از آن فرقدان رافرق ممکن نگردد و درین قرآن  
 ثابت بنحو اندویش عین الکمال و در قمری دست دعا با کار کرده پوده  
 نیلی فلک را فرد و سیکت به میت چه پاک باشد از چشمم انجم بد چشم  
 چو پیش دیده بد شد سپهر پرده نیل به چون آن مخد ره میوه دل  
 کنارت بکشش جانی دل درو میباید بست و شاخ جوانی خود را بر یک  
 قدیم پایمال برغان هوا نکرده و همان میوه رسیده را در خور و کام خو  
 پنداشت تا بر خورداری تمام بجای اصل آمد و بخت مثمره ثمره نیکبانی به  
 بیت تو که پیدا شود از نخله پاکت باری که شود منعم و درویش  
 ببارش محتاج به آنا چنان هم خود را به مشیت ایشان تسلیم نیاید کرد  
 که آن راحت رنج گردد و میت چو س در مشیت زن بسته شود و  
 خسته به عجب بنود که از خون وی آلوده شود و شش به هر گاه مرد و میر  
 شنید و تنبذ گیر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و میت بر خود

فلفله  
 اختر سعد که پیوسته با آن فواید هر  
 جفت خواسته است چون رختنی عروسی روی تو اضع بر زمین می آرد  
 و جوهر جان و دل عقل تار این تنیت پیش میفرسته و تر و تویج  
 و در پیکر که هرگز از آن فرقدان رافرق ممکن نگردد و درین قرآن  
 ثابت بنحو اندویش عین الکمال و در قمری دست دعا با کار کرده پوده  
 نیلی فلک را فرد و سیکت به میت چه پاک باشد از چشمم انجم بد چشم  
 چو پیش دیده بد شد سپهر پرده نیل به چون آن مخد ره میوه دل  
 کنارت بکشش جانی دل درو میباید بست و شاخ جوانی خود را بر یک  
 قدیم پایمال برغان هوا نکرده و همان میوه رسیده را در خور و کام خو  
 پنداشت تا بر خورداری تمام بجای اصل آمد و بخت مثمره ثمره نیکبانی به  
 بیت تو که پیدا شود از نخله پاکت باری که شود منعم و درویش  
 ببارش محتاج به آنا چنان هم خود را به مشیت ایشان تسلیم نیاید کرد  
 که آن راحت رنج گردد و میت چو س در مشیت زن بسته شود و  
 خسته به عجب بنود که از خون وی آلوده شود و شش به هر گاه مرد و میر  
 شنید و تنبذ گیر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و میت بر خود

باز جمعیت فلفله  
 اختر سعد که پیوسته با آن فواید هر  
 جفت خواسته است چون رختنی عروسی روی تو اضع بر زمین می آرد  
 و جوهر جان و دل عقل تار این تنیت پیش میفرسته و تر و تویج  
 و در پیکر که هرگز از آن فرقدان رافرق ممکن نگردد و درین قرآن  
 ثابت بنحو اندویش عین الکمال و در قمری دست دعا با کار کرده پوده  
 نیلی فلک را فرد و سیکت به میت چه پاک باشد از چشمم انجم بد چشم  
 چو پیش دیده بد شد سپهر پرده نیل به چون آن مخد ره میوه دل  
 کنارت بکشش جانی دل درو میباید بست و شاخ جوانی خود را بر یک  
 قدیم پایمال برغان هوا نکرده و همان میوه رسیده را در خور و کام خو  
 پنداشت تا بر خورداری تمام بجای اصل آمد و بخت مثمره ثمره نیکبانی به  
 بیت تو که پیدا شود از نخله پاکت باری که شود منعم و درویش  
 ببارش محتاج به آنا چنان هم خود را به مشیت ایشان تسلیم نیاید کرد  
 که آن راحت رنج گردد و میت چو س در مشیت زن بسته شود و  
 خسته به عجب بنود که از خون وی آلوده شود و شش به هر گاه مرد و میر  
 شنید و تنبذ گیر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و میت بر خود

باز جمعیت فلفله  
 اختر سعد که پیوسته با آن فواید هر  
 جفت خواسته است چون رختنی عروسی روی تو اضع بر زمین می آرد  
 و جوهر جان و دل عقل تار این تنیت پیش میفرسته و تر و تویج  
 و در پیکر که هرگز از آن فرقدان رافرق ممکن نگردد و درین قرآن  
 ثابت بنحو اندویش عین الکمال و در قمری دست دعا با کار کرده پوده  
 نیلی فلک را فرد و سیکت به میت چه پاک باشد از چشمم انجم بد چشم  
 چو پیش دیده بد شد سپهر پرده نیل به چون آن مخد ره میوه دل  
 کنارت بکشش جانی دل درو میباید بست و شاخ جوانی خود را بر یک  
 قدیم پایمال برغان هوا نکرده و همان میوه رسیده را در خور و کام خو  
 پنداشت تا بر خورداری تمام بجای اصل آمد و بخت مثمره ثمره نیکبانی به  
 بیت تو که پیدا شود از نخله پاکت باری که شود منعم و درویش  
 ببارش محتاج به آنا چنان هم خود را به مشیت ایشان تسلیم نیاید کرد  
 که آن راحت رنج گردد و میت چو س در مشیت زن بسته شود و  
 خسته به عجب بنود که از خون وی آلوده شود و شش به هر گاه مرد و میر  
 شنید و تنبذ گیر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و میت بر خود





طغت انکس فلفظ مال وکیلی

کتابخانه عمومی

سید الفاضل  
سید الفاضل

Handwritten signature: *Dr. M. A. Khan*

روزنامه کائنات  
شماره ۱۲۴۵  
تیرماه ۱۳۵۷

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

و شما را که شکر و درخت  
 پانی کردن  
 چه بیند  
 غنچه که در  
 ای که در  
 خود از  
 الله عز و جل  
 بندگان  
 الله عز و جل  
 الله عز و جل

[illegible]

مال پیوسته با کمال یافته است بعد ادای فروض خدمت عرضیه  
سید ارد که سوداگری چند سیه که مزاج از سفر دریا مایه حاصل  
کرده بودند و سوی مغرب رفته همه شام و جنبه و ترک را بار بسته  
و تابی سفر و مدائن را سیه کرده اکنون سوی دلی که سودا عظم است  
آمده تا این سودا را نیز با همه بندگان بشویند و بروند و عرصه  
چیش و خط را سیه کنند این ممالک خود دریا را رست که ع غرض  
نمیس یدرک غوره و بدان آب که ایشان در راه اند البته کار خود  
آب خواهند داد و همه خلق را پاک خواهند شست چون درین شهر  
ضریه جوی زری است که میرود درین جویای ملک التجار اگر ایشان  
خواهند که بطریق آشنائی در آیند آنقدر آبروی شان  
بحیله سپایه داد که باروی شسته ز کافی توانند گوش نمود که هر چه  
زودتر طرغی شوند اگر کار خود را آبی و روانی بیند مانند آب لطیف  
در درون رودهای خرد و بزرگ در روند و خرابی در بنیادهای قدیم  
اندازند همانند و نیست که مانند نام آبیگی زیرا که اعمال خاشاک دارد  
خود را مرکب ساخته است و هر جا که هست برکت کرده شان بگیرد

۱۱ غلام ۱۲  
 ۱۳ کمال ۱۴  
 ۱۵ کمال ۱۶  
 ۱۷ کمال ۱۸  
 ۱۹ کمال ۲۰  
 ۲۱ کمال ۲۲  
 ۲۳ کمال ۲۴  
 ۲۵ کمال ۲۶  
 ۲۷ کمال ۲۸  
 ۲۹ کمال ۳۰  
 ۳۱ کمال ۳۲  
 ۳۳ کمال ۳۴  
 ۳۵ کمال ۳۶  
 ۳۷ کمال ۳۸  
 ۳۹ کمال ۴۰  
 ۴۱ کمال ۴۲  
 ۴۳ کمال ۴۴  
 ۴۵ کمال ۴۶  
 ۴۷ کمال ۴۸  
 ۴۹ کمال ۵۰  
 ۵۱ کمال ۵۲  
 ۵۳ کمال ۵۴  
 ۵۵ کمال ۵۶  
 ۵۷ کمال ۵۸  
 ۵۹ کمال ۶۰  
 ۶۱ کمال ۶۲  
 ۶۳ کمال ۶۴  
 ۶۵ کمال ۶۶  
 ۶۷ کمال ۶۸  
 ۶۹ کمال ۷۰  
 ۷۱ کمال ۷۲  
 ۷۳ کمال ۷۴  
 ۷۵ کمال ۷۶  
 ۷۷ کمال ۷۸  
 ۷۹ کمال ۸۰  
 ۸۱ کمال ۸۲  
 ۸۳ کمال ۸۴  
 ۸۵ کمال ۸۶  
 ۸۷ کمال ۸۸  
 ۸۹ کمال ۹۰  
 ۹۱ کمال ۹۲  
 ۹۳ کمال ۹۴  
 ۹۵ کمال ۹۶  
 ۹۷ کمال ۹۸  
 ۹۹ کمال ۱۰۰  
 ۱۰۱ کمال ۱۰۲  
 ۱۰۳ کمال ۱۰۴  
 ۱۰۵ کمال ۱۰۶  
 ۱۰۷ کمال ۱۰۸  
 ۱۰۹ کمال ۱۱۰  
 ۱۱۱ کمال ۱۱۲  
 ۱۱۳ کمال ۱۱۴  
 ۱۱۵ کمال ۱۱۶  
 ۱۱۷ کمال ۱۱۸  
 ۱۱۹ کمال ۱۲۰  
 ۱۲۱ کمال ۱۲۲  
 ۱۲۳ کمال ۱۲۴  
 ۱۲۵ کمال ۱۲۶  
 ۱۲۷ کمال ۱۲۸  
 ۱۲۹ کمال ۱۳۰  
 ۱۳۱ کمال ۱۳۲  
 ۱۳۳ کمال ۱۳۴  
 ۱۳۵ کمال ۱۳۶  
 ۱۳۷ کمال ۱۳۸  
 ۱۳۹ کمال ۱۴۰  
 ۱۴۱ کمال ۱۴۲  
 ۱۴۳ کمال ۱۴۴  
 ۱۴۵ کمال ۱۴۶  
 ۱۴۷ کمال ۱۴۸  
 ۱۴۹ کمال ۱۵۰  
 ۱۵۱ کمال ۱۵۲  
 ۱۵۳ کمال ۱۵۴  
 ۱۵۵ کمال ۱۵۶  
 ۱۵۷ کمال ۱۵۸  
 ۱۵۹ کمال ۱۶۰  
 ۱۶۱ کمال ۱۶۲  
 ۱۶۳ کمال ۱۶۴  
 ۱۶۵ کمال ۱۶۶  
 ۱۶۷ کمال ۱۶۸  
 ۱۶۹ کمال ۱۷۰  
 ۱۷۱ کمال ۱۷۲  
 ۱۷۳ کمال ۱۷۴  
 ۱۷۵ کمال ۱۷۶  
 ۱۷۷ کمال ۱۷۸  
 ۱۷۹ کمال ۱۸۰  
 ۱۸۱ کمال ۱۸۲  
 ۱۸۳ کمال ۱۸۴  
 ۱۸۵ کمال ۱۸۶  
 ۱۸۷ کمال ۱۸۸  
 ۱۸۹ کمال ۱۹۰  
 ۱۹۱ کمال ۱۹۲  
 ۱۹۳ کمال ۱۹۴  
 ۱۹۵ کمال ۱۹۶  
 ۱۹۷ کمال ۱۹۸  
 ۱۹۹ کمال ۲۰۰  
 ۲۰۱ کمال ۲۰۲  
 ۲۰۳ کمال ۲۰۴  
 ۲۰۵ کمال ۲۰۶  
 ۲۰۷ کمال ۲۰۸  
 ۲۰۹ کمال ۲۱۰  
 ۲۱۱ کمال ۲۱۲  
 ۲۱۳ کمال ۲۱۴  
 ۲۱۵ کمال ۲۱۶  
 ۲۱۷ کمال ۲۱۸  
 ۲۱۹ کمال ۲۲۰  
 ۲۲۱ کمال ۲۲۲  
 ۲۲۳ کمال ۲۲۴  
 ۲۲۵ کمال ۲۲۶  
 ۲۲۷ کمال ۲۲۸  
 ۲۲۹ کمال ۲۳۰  
 ۲۳۱ کمال ۲۳۲  
 ۲۳۳ کمال ۲۳۴  
 ۲۳۵ کمال ۲۳۶  
 ۲۳۷ کمال ۲۳۸  
 ۲۳۹ کمال ۲۴۰  
 ۲۴۱ کمال ۲۴۲  
 ۲۴۳ کمال ۲۴۴  
 ۲۴۵ کمال ۲۴۶  
 ۲۴۷ کمال ۲۴۸  
 ۲۴۹ کمال ۲۵۰  
 ۲۵۱ کمال ۲۵۲  
 ۲۵۳ کمال ۲۵۴  
 ۲۵۵ کمال ۲۵۶  
 ۲۵۷ کمال ۲۵۸  
 ۲۵۹ کمال ۲۶۰  
 ۲۶۱ کمال ۲۶۲  
 ۲۶۳ کمال ۲۶۴  
 ۲۶۵ کمال ۲۶۶  
 ۲۶۷ کمال ۲۶۸  
 ۲۶۹ کمال ۲۷۰  
 ۲۷۱ کمال ۲۷۲  
 ۲۷۳ کمال ۲۷۴  
 ۲۷۵ کمال ۲۷۶  
 ۲۷۷ کمال ۲۷۸  
 ۲۷۹ کمال ۲۸۰  
 ۲۸۱ کمال ۲۸۲  
 ۲۸۳ کمال ۲۸۴  
 ۲۸۵ کمال ۲۸۶  
 ۲۸۷ کمال ۲۸۸  
 ۲۸۹ کمال ۲۹۰  
 ۲۹۱ کمال ۲۹۲  
 ۲۹۳ کمال ۲۹۴  
 ۲۹۵ کمال ۲۹۶  
 ۲۹۷ کمال ۲۹۸  
 ۲۹۹ کمال ۳۰۰  
 ۳۰۱ کمال ۳۰۲  
 ۳۰۳ کمال ۳۰۴  
 ۳۰۵ کمال ۳۰۶  
 ۳۰۷ کمال ۳۰۸  
 ۳۰۹ کمال ۳۱۰  
 ۳۱۱ کمال ۳۱۲  
 ۳۱۳ کمال ۳۱۴  
 ۳۱۵ کمال ۳۱۶  
 ۳۱۷ کمال ۳۱۸  
 ۳۱۹ کمال ۳۲۰  
 ۳۲۱ کمال ۳۲۲  
 ۳۲۳ کمال ۳۲۴  
 ۳۲۵ کمال ۳۲۶  
 ۳۲۷ کمال ۳۲۸  
 ۳۲۹ کمال ۳۳۰  
 ۳۳۱ کمال ۳۳۲  
 ۳۳۳ کمال ۳۳۴  
 ۳۳۵ کمال ۳۳۶  
 ۳۳۷ کمال ۳۳۸  
 ۳۳۹ کمال ۳۴۰  
 ۳۴۱ کمال ۳۴۲  
 ۳۴۳ کمال ۳۴۴  
 ۳۴۵ کمال ۳۴۶  
 ۳۴۷ کمال ۳۴۸  
 ۳۴۹ کمال ۳۵۰  
 ۳۵۱ کمال ۳۵۲  
 ۳۵۳ کمال ۳۵۴  
 ۳۵۵ کمال ۳۵۶  
 ۳۵۷ کمال ۳۵۸  
 ۳۵۹ کمال ۳۶۰  
 ۳۶۱ کمال ۳۶۲  
 ۳۶۳ کمال ۳۶۴  
 ۳۶۵ کمال ۳۶۶  
 ۳۶۷ کمال ۳۶۸  
 ۳۶۹ کمال ۳۷۰  
 ۳۷۱ کمال ۳۷۲  
 ۳۷۳ کمال ۳۷۴  
 ۳۷۵ کمال ۳۷۶  
 ۳۷۷ کمال ۳۷۸  
 ۳۷۹ کمال ۳۸۰  
 ۳۸۱ کمال ۳۸۲  
 ۳۸۳ کمال ۳۸۴  
 ۳۸۵ کمال ۳۸۶  
 ۳۸۷ کمال ۳۸۸  
 ۳۸۹ کمال ۳۹۰  
 ۳۹۱ کمال ۳۹۲  
 ۳۹۳ کمال ۳۹۴  
 ۳۹۵ کمال ۳۹۶  
 ۳۹۷ کمال ۳۹۸  
 ۳۹۹ کمال ۴۰۰  
 ۴۰۱ کمال ۴۰۲  
 ۴۰۳ کمال ۴۰۴  
 ۴۰۵ کمال ۴۰۶  
 ۴۰۷ کمال ۴۰۸  
 ۴۰۹ کمال ۴۱۰  
 ۴۱۱ کمال ۴۱۲  
 ۴۱۳ کمال ۴۱۴  
 ۴۱۵ کمال ۴۱۶  
 ۴۱۷ کمال ۴۱۸  
 ۴۱۹ کمال ۴۲۰  
 ۴۲۱ کمال ۴۲۲  
 ۴۲۳ کمال ۴۲۴  
 ۴۲۵ کمال ۴۲۶  
 ۴۲۷ کمال ۴۲۸  
 ۴۲۹ کمال ۴۳۰  
 ۴۳۱ کمال ۴۳۲  
 ۴۳۳ کمال ۴۳۴  
 ۴۳۵ کمال ۴۳۶  
 ۴۳۷ کمال

[illegible][illegible]





بیت در نه کاریست او قناده مرا که کم پشت کوه از ناخن  
 اگر کسی شکم کوه باهن بکند عاقبت روزی از لعل آتشین چراغ  
 اسیدی برافروزد و اگر پشت آدی بناخن بخار دهم البته گوهری آبدار  
 از بختگی وجود او بیرون آید بیت و اندر لیس بکین صخر اتم به اخراج  
 ریل لوشق ببول بی الحمله در جمله امور سوافی شکسته ضعفا بخر  
 عظام التیام پذیرد آنچه بیه رحمت بنده بود چون در قیض آن قوی و تیار  
 مجوس گشته است و خواست آنکه چیه تعدی ایشان از سر قوت  
 نافته شود که به انگشتان تمام دست بکشایند و درستی که در مشت  
 ایشان منکسر مانده است بی کسور انفتاح پذیرد اگر چه بیت  
 قیض لهم مثل جدید شده چون کان یکسرا شره لایحج به چند آنکه  
 فرمان واجب الا تمثال مخدومه آن محال را ممکن گردانند و سیم پذیر  
 که سیاه شده است بکیمیای حیل در عقده عقده باز آورده شود  
 و از اینهای دیگر وی وجو بات ممنوع نماید محقر چند تنگه عین وجه دام  
 بخت سندن شغل صد تر نموده می آید اگر چه وجه دیگر حالی در تقا  
 شبه است و صد صد باری موجود است چند آنکه بر سال شود و

五

*(Faint handwritten Persian script)*

[illegible]



این رساله در احکام و احکامات در  
 بر روی ماه و در وقت و در زمان  
 سادات و سادات و سادات  
 سادات و سادات و سادات  
 سادات و سادات و سادات  
 سادات و سادات و سادات  
 سادات و سادات و سادات  
 سادات و سادات و سادات

این دعا سیف است بحیث یثبته السعادة فی المعالی  
 و فی اوصافه منها یایه ید لولوی شیش بما که از ان در ریاضی طه  
 زاده است بحیره امید است که خلق سن ماء و افق و هم قطره با صفا  
 که از ان علو چکیده است زبد که عظام ست که یخرج سن بین  
 والترائب ار جو که آن بحیره محیط تمامی اوصاف آب بجز شود و  
 او جو که آن زبد که سر آمدگی سحر لطافت گرد و دست صیت  
 این گوشت هر دم یارب ید قطره آب بی در ریاضی تمام و آو می  
 چون ز رحم میزاید ید رحم اعمد ذوات الارحام ید بدن طالع فرخ  
 که این قره العین متولد گشته است چشم میباید داشت که اعیان  
 دولت در عین غریش دارند و در ان زمان مبارک این شجره افوا  
 رسیده است ترصد این میباید نمود که میان طبقه کبار و صدور  
 تحفه گرد و آنکه با سم حسش عالی فال نیکنا می برآمده است  
 باش تا پر سیر آید البته اشتر بنا احسن و در بنا گوش جویش مد  
 و آن وجه بجا ستی آرسته گرد که سمیت و طیر نذاک الرش  
 طار و لکه چو ریاض بنور افش عرین حطیم و آنکه در باب چشم در باب

این دعا سیف است بحیث یثبته السعادة فی المعالی  
 و فی اوصافه منها یایه ید لولوی شیش بما که از ان در ریاضی طه  
 زاده است بحیره امید است که خلق سن ماء و افق و هم قطره با صفا  
 که از ان علو چکیده است زبد که عظام ست که یخرج سن بین  
 والترائب ار جو که آن بحیره محیط تمامی اوصاف آب بجز شود و  
 او جو که آن زبد که سر آمدگی سحر لطافت گرد و دست صیت  
 این گوشت هر دم یارب ید قطره آب بی در ریاضی تمام و آو می  
 چون ز رحم میزاید ید رحم اعمد ذوات الارحام ید بدن طالع فرخ  
 که این قره العین متولد گشته است چشم میباید داشت که اعیان  
 دولت در عین غریش دارند و در ان زمان مبارک این شجره افوا  
 رسیده است ترصد این میباید نمود که میان طبقه کبار و صدور  
 تحفه گرد و آنکه با سم حسش عالی فال نیکنا می برآمده است  
 باش تا پر سیر آید البته اشتر بنا احسن و در بنا گوش جویش مد  
 و آن وجه بجا ستی آرسته گرد که سمیت و طیر نذاک الرش  
 طار و لکه چو ریاض بنور افش عرین حطیم و آنکه در باب چشم در باب

این دعا سیف است بحیث یثبته السعادة فی المعالی

این دعا سیف است بحیث یثبته السعادة فی المعالی

این دعا سیف است بحیث یثبته السعادة فی المعالی  
 و فی اوصافه منها یایه ید لولوی شیش بما که از ان در ریاضی طه  
 زاده است بحیره امید است که خلق سن ماء و افق و هم قطره با صفا  
 که از ان علو چکیده است زبد که عظام ست که یخرج سن بین  
 والترائب ار جو که آن بحیره محیط تمامی اوصاف آب بجز شود و  
 او جو که آن زبد که سر آمدگی سحر لطافت گرد و دست صیت  
 این گوشت هر دم یارب ید قطره آب بی در ریاضی تمام و آو می  
 چون ز رحم میزاید ید رحم اعمد ذوات الارحام ید بدن طالع فرخ  
 که این قره العین متولد گشته است چشم میباید داشت که اعیان  
 دولت در عین غریش دارند و در ان زمان مبارک این شجره افوا  
 رسیده است ترصد این میباید نمود که میان طبقه کبار و صدور  
 تحفه گرد و آنکه با سم حسش عالی فال نیکنا می برآمده است  
 باش تا پر سیر آید البته اشتر بنا احسن و در بنا گوش جویش مد  
 و آن وجه بجا ستی آرسته گرد که سمیت و طیر نذاک الرش  
 طار و لکه چو ریاض بنور افش عرین حطیم و آنکه در باب چشم در باب



[illegible]

وجمع اصحابه خدمتے کہ ساکنان درون را از جان و دل بخوانند  
 و محبوبیتے کہ حکمران و لشکران نزدیک دل را در صدر نشاند سازند  
 و بر سر آن خوانند دوستان باز خوانند کرده آید کہ خوانند  
 چند انیدہ تر از باد گلشن خوش آئیندہ تر از بادہ روشن خانہ چشم  
 بندہ را از روی مردمی نور داده اند و بجبت زنجہ شکن قدم  
 آن مردم دیدہ چشم در راه نہادہ اگر آن ماہ روشن جہہ برج و بار  
 شرف حضور بخش قمری باشد کہ میان این آبسم مسعود بازویا  
 سعادت موثر آمد و بر جے کہ در خانہ دوستان بدستی ناظر گرد  
 بیت کہ در ہم ہم ما و تو زانگو نہ کہ باشد پر دین شرف ماہ و  
 آرایش پروین ہمہ ولما بہر اہی مدعی بخت شافقت  
 ہمچنان با جمعیت قلب برین جانب میاید خراسید تا اگر دوستی  
 در سینہ غمی حصارے شدہ است دل را در بند آن دادہ در  
 فسخ پدید آید سمیت اذاجیم الھوم علی فواد و پدید افقہا  
 ذوی الوداد و شکستہ کہ آن کوہ علم دارد ہر دلی کہ آہنیں تریا  
 جذب تواند کرد چون بدان جاذبہ محکم ہمہ ولما را سوی خوش کشیدہ

۱۲ مناسب گفتار  
گفته شده  
سنگ افق خاک  
قد و بر



[illegible]





مصرع نامه خواجه وحید نسبتش بر جادوگر و عنوان این دیباچه  
اشاد که نشر نثره و شش از رباعی عناصر گذشته است و بنویس  
فرقدین سرافراخته بحسن نظر خواجه بے ثانی و حیدالدوله والدین و حید  
بغیرت ملوخط بادان شمار الله و حید ذکر حق هو الواحد شمس  
جاده حسنا حسینا قریشا بافضال به الی حسنا قریشا بافضال به لک لقب  
وحید جابر حقا به من الا علی کما وحی علی دال به عطاء احدی و الا سیر  
که فزیکي حد آن در نیاید نصیب حال یگانه و سهر و حیدالدوله والدین و حید  
فی صداقه الحق الموحدا بالصدق المطلق که در براعت نیج و حید است  
و در عبارت حریر بے ثانی و و حید وی هم در لقب او پیدا مصرع یعنی که  
یگانه ایست کش دو م نیست و حید ابو غزیه غزیه و اوقه نصیر الدین  
اقرش بیت که تواند که گذارد حق حدش جائے به که یک حرف  
ز توحید کستی لقبش مع سائر اسمائیه الحسنه باد محبی که با آن متوحد  
مانند حروف محبت و متحد از تفرقه جمع دوستی که از تطاول یا الد سیر  
آن سوره سجده کی در از شود بر خم حدید چون به از حدید جد ابو حید است  
احد الکرم نسبت عرب خد شکار با صفا خسر و که از جمله میگویند که آن حید

۱۰ ای زادت فخریگ  
 ۱۱ در اسرار ای بین فخریگ  
 ۱۲ خدایان فخریگ  
 ۱۳ در اسرار ای بین فخریگ  
 ۱۴ خدایان فخریگ  
 ۱۵ در اسرار ای بین فخریگ  
 ۱۶ خدایان فخریگ  
 ۱۷ در اسرار ای بین فخریگ  
 ۱۸ خدایان فخریگ  
 ۱۹ در اسرار ای بین فخریگ  
 ۲۰ خدایان فخریگ

خدایات بعد و ذرات رگ و اوهای بین باطل و یانی عرض میکنند و با کعبه  
 این خسته را که در الم فرقت تحمل باری ست که تحمل انبیل لعظیم و محقق  
 ماکول گشته سر چه زود تر نعمت ملاقات رساند تا جان مشتاق از پرده  
 زنبوری دل مکن در پیران بیرون می جمد و بر مائده لایلاف آن قرشی  
 مصحح میسر و شاد لایلاف قریش خوانان به نامه مشکبوی خداوندی که سواد  
 بر ورق مشک بود برق بدین مرقوق رسانیدند و مافه مشک با آن همدم  
 و هم پوست حالیکه سر نامه باز کردم مصرع زان طیب جان نواز سر ناله  
 باز شد پس چرا که کلک آهویا پای مشکین سم سم مشک آلود و نه نقش  
 پایش بطریق برآمده بود که جان و دل همان پنه گرفته بود که کنان  
 سید و یزد و نمی توانستند که باز گردند بیت چو زنبور آن بندستان که  
 در گرد گلهای بعد گشتگی گردند و سر نهیند هم چرا و در نامه مشک بود  
 از ناله و دوات بیرون آمده عجب مشک که نه نشان خطا داشت و نه اثر آه  
 و ز ناله خود بخیا مشک آهویا بود اما طر فیه مشک بود که بوے آن تنک آه  
 تا حد خطا می رسید و می طایفه که بنده کرده بود و سیگ صبا سیر شمه ازان  
 به شام خاص رسانید آنرا بر صحنه کاغذ کاغذ فورے در بر جوی دیده شد

۱۰ ای زادت فخریگ  
 ۱۱ در اسرار ای بین فخریگ  
 ۱۲ خدایان فخریگ  
 ۱۳ در اسرار ای بین فخریگ  
 ۱۴ خدایان فخریگ  
 ۱۵ در اسرار ای بین فخریگ  
 ۱۶ خدایان فخریگ  
 ۱۷ در اسرار ای بین فخریگ  
 ۱۸ خدایان فخریگ  
 ۱۹ در اسرار ای بین فخریگ  
 ۲۰ خدایان فخریگ

خورشید

۱۰ ای زادت فخریگ  
 ۱۱ در اسرار ای بین فخریگ  
 ۱۲ خدایان فخریگ  
 ۱۳ در اسرار ای بین فخریگ  
 ۱۴ خدایان فخریگ  
 ۱۵ در اسرار ای بین فخریگ  
 ۱۶ خدایان فخریگ  
 ۱۷ در اسرار ای بین فخریگ  
 ۱۸ خدایان فخریگ  
 ۱۹ در اسرار ای بین فخریگ  
 ۲۰ خدایان فخریگ

ع چه مشک تیز کار و عطسه و زبانی چکاند خون چه هم نامه پوست باز کرد  
 بعبارت مشک آگین عذران معاتبه در پوست میخواست و هم نامه  
 درون پوست بطیبت پوشیده آن بی پوست روی بسته میگردد  
 گوی عتاب بنده بوی سیر بود که بران سوی شتافت و از ان  
 روایح اخلاق پیاداش آن بوی مشک رسید که آن بوی سیر را  
 فرو پوشیده که بیت خلوص المسک يعرف حین عرب  
 بیا هو تنهیب ارواح نوم چه هر بار که نافع از ان خلق حسن و می پرو  
 میداد مشک در پوست نمی گنجید و هر دم که مشک از ان حسن خلق  
 حکایت میگفت بوی نافع از پوست بیرون می آمدن نیز از ان  
 طینت پاک که در طبیب کل نیست است لطیب سخن میگفتم و پوست  
 از سر نافع باز میکردم خود نافع خام پوستین را چه یاری آنکه از ان  
 محاسن طبیب دم تواند زد و یا از ان شامل معطر شمه بیرون آید  
 انقصه آن نامه چون تعویذ مشک حامل کردن جان ساخته اند  
 ع داخل فیہ الغزل من خط اهری به الغرض بنده را از تحریر  
 معذرتی که در قلم آن سر دفتر کتاب رفته بود چنان شرمندگی جیسا

ع و داخل فیہ الغزل من خط اهری به الغرض بنده را از تحریر معذرتی که در قلم آن سر دفتر کتاب رفته بود چنان شرمندگی جیسا

ع عطسه مندرت که سوار از بنی  
 زبان بر سر است یا شست آدم  
 از ان روایح اخلاق پیاداش آن بوی مشک رسید که آن بوی سیر را  
 فرو پوشیده که بیت خلوص المسک يعرف حین عرب  
 بیا هو تنهیب ارواح نوم چه هر بار که نافع از ان خلق حسن و می پرو  
 میداد مشک در پوست نمی گنجید و هر دم که مشک از ان حسن خلق  
 حکایت میگفت بوی نافع از پوست بیرون می آمدن نیز از ان  
 طینت پاک که در طبیب کل نیست است لطیب سخن میگفتم و پوست  
 از سر نافع باز میکردم خود نافع خام پوستین را چه یاری آنکه از ان  
 محاسن طبیب دم تواند زد و یا از ان شامل معطر شمه بیرون آید  
 انقصه آن نامه چون تعویذ مشک حامل کردن جان ساخته اند  
 ع داخل فیہ الغزل من خط اهری به الغرض بنده را از تحریر  
 معذرتی که در قلم آن سر دفتر کتاب رفته بود چنان شرمندگی جیسا

ع عطسه مندرت که سوار از بنی  
 زبان بر سر است یا شست آدم  
 از ان روایح اخلاق پیاداش آن بوی مشک رسید که آن بوی سیر را  
 فرو پوشیده که بیت خلوص المسک يعرف حین عرب  
 بیا هو تنهیب ارواح نوم چه هر بار که نافع از ان خلق حسن و می پرو  
 میداد مشک در پوست نمی گنجید و هر دم که مشک از ان حسن خلق  
 حکایت میگفت بوی نافع از پوست بیرون می آمدن نیز از ان  
 طینت پاک که در طبیب کل نیست است لطیب سخن میگفتم و پوست  
 از سر نافع باز میکردم خود نافع خام پوستین را چه یاری آنکه از ان  
 محاسن طبیب دم تواند زد و یا از ان شامل معطر شمه بیرون آید  
 انقصه آن نامه چون تعویذ مشک حامل کردن جان ساخته اند  
 ع داخل فیہ الغزل من خط اهری به الغرض بنده را از تحریر  
 معذرتی که در قلم آن سر دفتر کتاب رفته بود چنان شرمندگی جیسا

ع عطسه مندرت که سوار از بنی  
 زبان بر سر است یا شست آدم  
 از ان روایح اخلاق پیاداش آن بوی مشک رسید که آن بوی سیر را  
 فرو پوشیده که بیت خلوص المسک يعرف حین عرب  
 بیا هو تنهیب ارواح نوم چه هر بار که نافع از ان خلق حسن و می پرو  
 میداد مشک در پوست نمی گنجید و هر دم که مشک از ان حسن خلق  
 حکایت میگفت بوی نافع از پوست بیرون می آمدن نیز از ان  
 طینت پاک که در طبیب کل نیست است لطیب سخن میگفتم و پوست  
 از سر نافع باز میکردم خود نافع خام پوستین را چه یاری آنکه از ان  
 محاسن طبیب دم تواند زد و یا از ان شامل معطر شمه بیرون آید  
 انقصه آن نامه چون تعویذ مشک حامل کردن جان ساخته اند  
 ع داخل فیہ الغزل من خط اهری به الغرض بنده را از تحریر  
 معذرتی که در قلم آن سر دفتر کتاب رفته بود چنان شرمندگی جیسا









[illegible]





و عا و ک ح ج

گفتند راه در راه بودی و در راهی  
 به نغمه سپید که از چوب و زرد رنگ  
 بهیچ نفیخت در دروغ غم و بخت  
 از کز شفت افکانت **حکایت** زینش  
 با کس یاری کردن **حکایت** زینش  
 راض نفیخت نفیخت هر کس  
 آزاد و بر کس زین نفیخت نفیخت  
 کس حاست نفیخت نفیخت و  
 نفیخت نفیخت کس کس کس  
 و یا ۱۶

[illegible]





از زمان باجانب است که بکلی قیمت  
بودید و این در وقت که مشهور است  
که هر شش ماه یکبار قیمت  
از پانصدی مردم از هر نوع  
که از آن زمان است که قیمت  
به نوبت به نوبت  
چین که از آن زمان  
از زمان که  
شماره از آن زمان  
نظر به قیمت  
داد و ستد  
بهره که از آن زمان  
شیخ



۸۹۱۵۴۴۲۲  
 ۲۶۱۲۲  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰